بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 04/02/92

جلسه 873

مطالبی نسبت به روزهای گذشته:

مطلب 1): راجع به سند حدیث وضع عن هذه الامة ست خصال برخی گفته اند که علامه مجلسی در بحار از نوادربه سند صحیح این حدیث را نقل می کند می گوید در کتاب نوادر عن فضالة عن سیف بن عمیره عن اسمعیل الجعفی عن ابی عبدالله علیه السلام ولا مشکل فی هذه السند.

اقول: این مطلب ناتمام است چون ما مطمئنیم که علامه مجلسی همین نسخه که صاحب وسائل دستش بوده که معاصر هم بوده اند دست او هم بوده است چون طریقشان مشترک است، ودر این نسخه در سند سابق بود عن فضالة عن سیف بن عمیرة عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبدالله علیه السلام ودر این حدیث دارد عن اسمعیل الجعفی، علامه مجلسی اجتهاد کرده که این مشتمل بر تعلیق سند است که ما این را قبلا مطرح کردیم که گفته می شود این اسماعیل جعفی تعلیق شده بر سند سابق، که می شود سیف بن عمیره عن اسماعیل جعفی، ولی هیچ قرینه ای بر تایید این اجتهاد علامه مجلسی نیست از کجا ما می دانیم تعلیق سند بود شاید یک سند مرسل جدیدی است، اگر احتمال هم بدهیم که احتمال ضعیفی است که علامه مجلسی نسخه ای داشته که در همین حدیث رفع فضالة عن سیف بن عمیره ذکر شده معارضه می کند با نسخه صاحب وسائل، دو نسخه معارض می شوند و از اعتبار ساقط می شوند.

مطلب دوم: راجع به مطلب دیروز که از محقق عراقی نقل کردیم که ایشان می فرماید حدیث رفع مرادش رفع ظاهری است به خاطر سیاق امتنان، توضیح ذلک: محقق عراقی فرموده که وضع واقعی تکلیف در حق جاهل هیچ ثقل وضیقی ندارد، ولو جاهل واقعا تکلیف واقعی دارد ولی وجوب احتیاط ندارد این هیچ ضیقی برای او بوجود نمی آورد تا رفع آن موجب توسعه و امتنان باشد، پس آنی که ضیق می آورد وجوب احتیاط است که اراده حفظ حکم واقعی است در ظرف شک، لذا رفع ظاهری است که موجب توسعه و امتنان است نه رفع واقعی.

لذا نقضی که ما به ایشان در موارد لاحرج می کردیم وارد نمی شود چون در موارد لاحرج بحث جهل مکلف که نیست اگر شارع بر ندارد تکلیف حرجی را با لاحرج خوب این تکلیف واقعی است که موجب ضیق است بر مکلف چون مکلف عالم به او شده است، پس چاره ای نیست که باید رفع واقعی بکند تا موجب توسعه بشود، امادر موارد جهل ثبوت تکلیف واقعا که موجب ضیق بر جاهل نیست.

اقول: جواب این فرمایش این است که درست است که ثبوت تکلف واقعا در حق جاهل علت تامه ضیق نیست ولی مقدمه ضیق است، چون وجوب احتیاط وجوب طریقی است برای حفظ تکلیف واقعی است اگر شارع بیاید در حق جاهل تکلیف را واقعا بردارد این موجب توسعه بر او است، البته اگر وجوب احتیاط را هم بر دارد موجب توسعه بر او است پس دو راه دارد هر کدام را که انتخاب کند موجب توسعه وامتنان است بر مکلف، این طور نیست که تکلیف واقعی در حق جاهل اجنبی باشد از وجوب احتیاط، وجوب احتیاط به ملاک حفظ تکلیف واقعی است ولذا اگر تکلیف واقعی را از اساس در حق جال رفع کنند صدق می کند که ما در حق جاهل امتنان کردیم واصلا تکلیف را از او واقعا برداشتیم، ولو می توانیستیم امتنان سبک تری داشته باشیم و تکلیف ظاهری را بر داریم . مثل اینکه درختی داشتیم که شاخه هایش مزاحم خانه همسایه است یک راه این استکه درخت را از اصل بکنیم یک راه هم این است که شاخه ها را بزنیم، حال اگر آمدیم راه اول را انتخاب ودرخت را از اصل بریدیم همسایه اعتراض نمی کند که این کار شما امتنان بر من نبود، نه! امتنان دو راه دارد.

مطلب سوم: مرحوم آقای صدر فرمود بعد از اینکه اجمال را در حدیث رفع بپذیریم که نمی دانیم رفع واقعی است یا ظاهری ما به اطلاق حدیث رفع تمسک می کنیم و در بعضی موارد اثبات می کنیم رفع ظاهری را. ولی وجه دیگری به نظر ما رسیده که لعله هو مقصود السید الصدر هر چند عباراتش وافی به آن نیست، شاید مرادش این باشد که به اطلاق خطابات واقعیه بخواهد تمسک کند نه به اطلاق حدیث رفع، چون مانمی دانیم رفع ما لایعلمون رفع واقعی است یا رفع ظاهری، اگر رفع واقعی باشد تخصیص می زند خطابات تکالیف را به فرض علم به حکم ولی اگر رفع ظاهری باشد هیچ اصطکاکی با خطابات تکلیف واقعی نخواهد داشت چون حکم واقعی با حکم ظاهری قابل جمعند، کسی که عالم است به اینکه شارع فرموده یحرم شرب التتن یا تجب صلاة الزلزال، می گوید این رفع ما لایعلمون که بود نسبت به افرادی که جاهلند وخطاب یحرم شرب التتن به آنها نرسیده است یا خطاب تجب صلاه زلزال به آنها نرسیده است این افرادی که خطاب واقعی به آنها نرسیده رفع ما لایعلمون در مورد اینها می گوید از شما رفع شده تکلیف مجهول ولی این مجمل است اگر رفع شده واقعا پس خطاب یحرم شرب التتن یا تجب صلاة الزلزال تقیید خورده به عالم بالحرمة و الوجوب، ولی ما که نمی دانیم رفع ما لایعلمون رفعش واقعی است شک که بکنیم اصالة الاطلاق او العموم در خطاب تکلیف یحرم شرب التتن وتجب صلاه الزلزال جاری می کنیم و می گوییم مفاد این دو خطاب تکلیف واقعی است حتی در حق این افرادی که جاهلند به این حکم واقعی، خوب بالالتزام معلوم می شود که آن رفع در حق اینها رفع ظاهری است، چون اصالة الاطلاق والعموم در خطاب تکلیف واقعی در حق جاهلین می گوید این حکم واقعی در حق آنها ثابت است یعنی رفع واقعی نشده است پس آنی که رفع شده رفع ظاهری است. این بیان بهتر از بیان دیروز است کما اینکه در شبهات موضوعیه هم همه مردم می توانند همین حرف را بزنند، مثلا در یحرم شرب الخمر نمی دانیم در مایع مشکوک الخمریه رفع شده حرمت شرب واقعا او ظاهرا لذا به اطلاق یحرم شرب الخمر تمسک می کنیم می گوئیم خمر مشکوک هم حرام است.

این مطلب به این شکل اوجه است ولی جای ان قلت دارد که باید جواب از یک ان قلت بدهیم:

 ان قلت می گوید: یک وقت مراد استعمالی مبیّن است مثلا مراد استعمالی در حدیث رفع این است که ما رفع کردیم ما لایعلمون را اما ظاهرا او واقعا، از اول جامع بین رفع ظاهری وواقعی را بیان می کند ومراد استعمالی جامع است، خوب اصاله الاطلاق او العموم در خطابات تکالیف واقعیه می آید می گوید این جامع مردد است بین آن فردی که رفع واقعی است ولی این رفع واقعی خلاف اصالة الاطلاق والعموم است در تکالیف واقعیه، پس این فرد مراد نیست فیتعین که آن جامع در ضمن فرد آخر باشد که رفع ظاهری است، ومشکلی هم ندارد، اما یک وقت مراد استعمالی مجمل است کما هو المدعی فی المقام که از اول نمی دانیم که مراد استعمالی مولا از رفع ما لایعلمون رفع ظاهری است یا رفع واقعی، گفته می شود درست است که به اصاله الاطلاق والعموم در خطابات اولیه تکالیف تمسک می کینم ورفع واقعی را ابطال می کنیم ولی اثبات رفع ظاهری نمی توانیم بکنیم، والوجه فی ذلک:

ما در بحث مجمل و مبین گفته ایم که اگر از مولا یک خطابی برسد مثلا ثقه ای بگوید قال المولا اکرم زیدا می گوییم مراد از زید کیست زید بن عمرو یا زید بن بکر مجمل است یا اصلا خود این ثقه مجل صحبت کردم مهم نیست مهم این است که برای ما مجمل است، ثقه دیگری آمد و گفت قال المولا لا تکرموا زید بن عمرو یا قطع داریم که مولا امر به اکرام زیدبن عمرو نمی کند، خود آقای صدر هم در بحث مجمل ومبین اجمالا این را دارد وما به تفصیل آنجا بحث کرده ایم که اینطور نیست که ما بگوئیم پس مراد مولا زید بن بکر است، شاید مراد زید بن عمرو است وخبرین می شوند متعارض یا مفاد خبر می شود مقطوع الکذب والبطلان، پس هرکجا امر مراد استعمالی مردد بشود بین یک معنایی که مبتلا به معرض است یا مقطوع الکذب است نمی توانیم بگوییم پس مراد استعمالی آن معنای دوم است که محتمل الصدق است، این به درد نمی خورد چون آنچه که برای ما حجت است ظهور است ووقتی خطاب ومراد استعمالی مجمل شد دلیلی نداریم بر اینکه ما همچنین حقی داریم که بگوئیم مراد استعمالی آن معنایی است که محتمل الصدق است، الان یک ثقه به شما می گوید این آب نجس است وخودش هم رفت دستش هم می لرزید نمی دانیم آب شرقی را گفته نجس است یا غربی اگر شرقی را گفته باشد که اشتباه فاحش کرده چون آب شرقی را احتمال نمی دهیم که نجس باشد عقلا نمی گویند پس بگو مرادش آب غربی بوده است، نه شاید همین اناء شرقی را گفته واشتباه کرده است.( خود آقای صدر فرموده اصل عدم الخطاء فرع بر ظهور است باید ظهوری در یک معنایی فرض بشود بعد بگوئیم ان شاء الله خطاء نکرده در اراده این معنای ظاهر، دلالت اقتضاء هم نیست چون انسان اشتباه هم می کند).

جواب این ان قلت این استکه مراد از کلام آقای صدر (که می گویند در کتاب اضواء وآراء هم به همین نحو تقریب شده است) این استکه می گوییم: این که حدیث رفع مراد استعمالیش مردد باشد بین رفع ظاهری یا واقعی باشد فرق است بین این که ما قطع داشته باشیم به بطلان رفع واقعی اینجا این اشکال قابل جواب نیست، چون حدیث رفع مردد است بین یک مراد استعمالی که مقطوع البطلان است یعنی اگر حدیث رفع بخواهد رفع واقعی بگوید کذب است می شود خبر کاذب، پس امر دائر بین اینکه مراد استعمالی از حدیث رفع یک معنایی باشد که مقطوع الخطاء است و بین یک معنای دیگر که رفع ظاهری استکه محتمل الصحة است این جا نمی شود کاری کرد، واتفاقا در ایراد اول همین را می گفتند که رفع واقعی باطل است.

ولی اگر بگوییم مراد استعمالی علی ای حال محتمل الصحة است چون یا رفع واقعی را می گوید که محتمل الصحة است با بیانی که ما عرض کریم محتمل است که واقعا تکلیف از جاهل واقعا رفع شده است یا رفع ظاهری است او هم محتمل الصحة است، می شود دوران امر مراد استعمال بین دو معنایی که هر کدام را حساب کنی محتمل الصحة است وهیچ معارض هم ندارد چون اگر رفع واقعی مراد باشد از حدیث رفع معارض ندارد چون حدیث رفع مقدم می شود بر عمومات تکالیف وبه نظر ما حجت است حدیث رفع اگر مراد رفع واقعی باشد لانه حاکم (که یک ما لایعلمونی هست که می خواهیم آن را برداریم به این رفع کنیم از جاهلین رفعهای واقعی مجهول یعنی موضوع جعل مقید شده به عالم)، پس مشکل حدیث رفع حل شد، چون ولو مراد استعمالی مجمل است ولی مجمل است بین دو معنی که هر کدام فرض شود محتمل الصحة است ومعارض هم ندارد ولذا حجت هم هست، وقتی این جور شد این خطاب حجت اجمالیه است وقتی حجت اجمالیه بود آن وقت اصالة العموم در خطاب یحرم شرب التتن می گوید ولی تخصیص ثابت نشده نسبت به من ورفع واقعی من ثابت نشده است، بالالتزام می فهمیم که پس رفع در حدیث رفع رفع ظاهری است، شبیه این که مولا گفت لا تکرم زیدا نمی دانم مراد زید عالم است که اکرم کل عالمٍ تخصیص خورده است و اگر مراد زید جاهل بود که قابل أخذ است وهیچ تخصیصی هم به جایی وارد نشده است، اینجا هیچ محذوری ندارد که بگوئیم لاتکرم زیدا حجت علی ایّ تقدیر است اگر مراد زید عالم است می شود مخصص اکرم کل عالم واگر مراد زید جاهل است که مشکلی ندارد آنوقت اینجا می گوئیم که چون ثابت نیست که مراد زید عالم باشد پس به اصالة العموم اکرم کل عالم تمسک می کنیم می گوئیم زید عالم واجب الاکرام است پس آنی که محرم الاکرام است زید جاهل است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

اما ایراد سوم بر حدیث رفع: گفته می شود که حدیث رفع دلالت بر برائت در شبهات حکمیه نمی کند فوقش دلالت بر شبهات موضوعیه می کند، برای اینکه ما لایعلمون در صورتی شامل شبهات حکمیه می شود که مراد از مای موصول تکلیف باشد که رفع تکلیف مجهول، والا اگر باشد رفع فعل مجهول خوب در شبهات حکمیه که فعل مجهول نیست در شبهات موضوعیه است که فعل مجهول است شرب خمر می کند شک دارد که این شرب خمر است یا خل، اما در شرب التتن که شبهه حکمیه حرمتش هست فعل مشکوک نیست بلکه معلوم است حرمتش مشکوک است، (در شبهات مفهومیه هم شک داریم که این صورت مشتمل بر ترجیع که مطرب نیست آیا غنا است یا نه می دانیم چیست ولی نمی دانیم که حکم آن چیست).

قرائنی ذکر کرده اند بر اینکه مراد از ما لایعلمون باید فعل باشد نه حکم:

قرینه1) قرینه سیاق است گفته می شود رفع عن امتی تسعه مااضطروا الیه وما استکرهوا علیه ما لایطیقون الطیره الحسد مالم یظهر التفکر فی الخلق ما لم یظهر بشفة ولسان همه اینها فعل است حالا یا فعل جوارحی یا فعل جوانحی، موضوع اینها که فعل شد قرینه سیاق می گوید در ما لایعلمون هم مراد فعل است.

 قرینه2) گفته می شود که اگر مراد از مای موصول در رفع ما لایعلمون حکم باشد اسناد رفع به حکم اسناد الی ما هو له است یعنی خود حکم رفع می شود ولو رفعا ظاهریا و اسناد الی ما لیس له نیست یعنی مجاز در تقدیر و اسناد در آن نیست، ولی در بقیه فقرات که مراد از موصول فعل است مثلا فعل ما اضطروا الیه او که رفع نمی شود اسناد رفع به فعل مااضطرو الیه اسناد الی ما لیس له است چون مجاز در اسناد است یعنی رفع شده حکم آن والاخود فعل که رفع نمی شود بلکه تکوینا فعل ما اضطروا الیه هست، اگر اینجور بخواهیم مشی کنیم آنوقت جمع بین اسناد حقیقی ومجازی لازم می آید با یک اسناد، اگر می گفت رفع ما لایعلمون ورفع ماضطروا الیه یعنی جداگانه می گفت خوب بود اولی اسناد الی ما هو له بود ودومی اسناد الی ما لیس له بود اما اینکه بخواهد با یک جمله رفع عن امتی تسعة هم مولا بخواهد اسناد حقیقی داشته باشد وهم اسناد مجازی این جمع در اسناد بین اسناد حقیقی ومجازی محال است چون جامع ندارد ولذا می شود دو تا لحاظ مثل اینکه دو تا معنا را با یک لفظ واحد اراده کنید می شود شبیه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد واین یا محال است ویا خلاف ظاهر است.